

Critical Studies in Texts & Programs of Human Sciences,
Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS)
Monthly Journal, Vol. 21, No. 12, Winter 2021-2022, 125-151
Doi: 10.30465/CRTLS.2020.30630.1826

A Critique on the Book **"*Historical Origin of Qajar Tribe*"**

Mohsen Rahmati*

Abstract

The Qajar dynasty, which seized political power in Iran at the beginning of the thirteenth century AH, had a tribal origin, but despite extensive research, its origins remain unclear. Clarification of this tribal origin can help to better understand the issues of Qajar history, and the book "*Historical Origin of the Qajar Tribe*" has been written for this purpose. Since the study and explanation of this historical origin from three perspectives of ethnic genealogy can be explained, the evolution of the identity and endeavors of the tribe during the centuries, and the study of the historical conditions, and the leaders of this tribe were changed to a king of Iran during this period, the question is, which perspective that the author has explained the origin of the Qajar tribe through has been able to clarify the origin of the Qajar tribe. This study shows that the author of this work combines the first two fields and despite the importance of the subject and the multiplicity of sources, which is one of the advantages of the book, due to methodological, literary, and content errors in neither of the above two areas, he has not able to clarify the origin of the Qajars.

Keywords: Historical Origin of Qajar Tribe, History of Iran, Turks, Qajar

* Professor of History of Iran During the Islamic Period, Faculty Member of Lorestan University, Khorramabad, Iran, rahmati.mo@lu.ac.ir

Date received: 04/10/2021, Date of acceptance: 23/01/2022



Copyright © 2018, This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

نقد و بررسی کتاب خاستگاه تاریخی ایل قاجار

محسن رحمتی*

چکیده

سلسله قاجار که در آغاز سده سیزدهم هجری قدرت سیاسی را در ایران به دست گرفت، خاستگاه ایلیاتی داشت، اما به رغم تحقیقات نسبتاً زیاد، کم و کیف این خاستگاه، مبهم باقی مانده است. ابهام زدایی از این خاستگاه ایلی، می‌تواند به فهم بهتر مسایل تاریخ قاجار کمک کند و کتاب «**خاستگاه تاریخی ایل قاجار**» نیز به همین منظور نگارش یافته است. از آن‌جا که بررسی و تبیین این خاستگاه تاریخی از سه منظر تبارشناسی قومی، تطور هویت و تکاپوی ایل در طول قرون و بررسی شرایط تاریخی تغییر پایگاه خوانین این ایل از ریاست ایل به پادشاهی بر سراسر قلمرو ایران، قابل انجام است، پرسشی که در این خصوص مطرح می‌شود این است که نویسنده از کدام منظر به تبیین خاستگاه ایل قاجار پرداخته و تا چه اندازه توانسته است از خاستگاه ایلی قاجارها ابهام‌زدایی کند؟ این پژوهش نشان داد که این اثر دو ساحت نخست را در هم آمیخته و به رغم اهمیت موضوع و تعدد منابع که از نکات ممتاز کتاب است، به واسطه خطاهای روشی، ادبی و محتوایی نتوانسته در هیچ یک از دو ساحت فوق، از خاستگاه قاجارها ابهام‌زدایی کند.

کلیدواژه‌ها: خاستگاه تاریخی ایل قاجار، تاریخ ایران، ترکان، قاجارها.

* استاد تاریخ ایران دوره اسلامی، عضو هیأت علمی دانشگاه لرستان، خرم‌آباد، ایران،

rahmati.mo@lu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۷/۱۲، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۱/۰۳



Copyright © 2018, This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

۱. مقدمه

قاجارها، به عنوان یکی از سلسله‌های حاکم بر ایران، خاستگاهی ایلیاتی داشتند که در اوایل قرن سیزدهم هجری، سراسر ایران را در اختیار گرفته و بیش از ۱۳۵ سال بر آن حکم راندند. بدیهی است که فهم کامل تاریخ این سلسله و تحولات مرتبط با آن، در گرو ابهام‌زدایی از خاستگاه این خاندان است. بررسی و تبیین این خاستگاه تاریخی با چند رویکرد قابل انجام است: اول، تعیین وابستگی و تعلق این ایل و سلسله به یک قوم یا گروه قومی خاص. دوم، بررسی تکاپوهای این ایل قبل از پیدایش سلسله. سوم، بررسی شرایط تاریخی که امکان تغییر پایگاه رؤسای این ایل را از ریاست ایل به پادشاهی بر سراسر قلمرو ایران فراهم آورد.

تحقیقات و پژوهش‌های انجام شده در این باره را نیز می‌توان در سه گروه دسته‌بندی کرد: گروه اول، محققانی همچون نفیسی (۱۳۸۳)، شمیم (۱۳۸۴) و جز آن که با ادغام دو جنبه اول، درباره ریشه قومی این ایل و تکاپوی آنها در گذر زمان، مطابق با منابع تاریخ‌نگاری رسمی درباره قاجار، سخن رانده‌اند. گروه دوم محققانی هم‌چون رضازاده ملک (۱۳۵۴)، آفا زاده (۱۳۹۶)، آفازاده - حسینی (۱۳۹۶) و جز آن که با نگاه انتقادی نسبت به منابع تاریخ‌نگاری رسمی درباره قاجار، تلاش آنها را برای کسب مشروعیت از طریق نسب‌سازی و جز آن مورد توجه قرار داده‌اند. گروه سوم نیز محققانی همچون زرگری‌نژاد (۱۳۹۵) که با واکاوی شرایط تاریخی ایران در دوره افشار و زند، کوشیده‌اند تا چگونگی تغییر تمایلات مؤسس سلسله قاجار از ریاست بر ایل تا پادشاهی بر کل قلمرو ایران را مورد بررسی قرار دهند.

کتاب «خاستگاه تاریخی ایل قاجار»، در واقع به دسته اول تعلق دارد جز اینکه به جای اختصار، شیوه تفصیلی را در بررسی خود انتخاب نموده است. این کتاب توسط ناصر تکمیل‌همایون نوشته شده است که با حجم ۱۹۶ صفحه، در یک مقدمه و ده فصل و یک نتیجه‌گیری تنظیم شده و در آخر فهرست منابع و مأخذ و فهرست‌های اعلام آمده است.

رهیافت مؤلف نسبت به موضوع پژوهش در مقدمه هشت صفحه‌ای آمده، که خود در ذیل مفهوم درآمد و پیش‌سخن گنجانده شده است. در فصل اول نیز با عنوان «نگاهی به آشنایی ایرانیان و ترکان» سیر تاریخ ترکان و مهاجرت آنها به ایران را از ابتدا تا آغاز صفویه

بررسی می‌نماید. فصل دوم با عنوان «تشکیل سلسله صفویه و نیروهای مقوم آن» به شرح پیوستن ایلات قزلباش به خانقاه اردبیل و فصل سوم با عنوان «اتحادیه قزلباش (عقیده و سازمان)»، به بررسی پیرامون تشکیلات سازمانی ایلات قزلباش و اعتقادات آنها اختصاص یافته و در فصل چهارم با عنوان «ریشه‌یابی تبار شناختی قجرها» به شرح و توصیف نظریاتی که درباره خاستگاه ایل قاجار گفته شده، می‌پردازد. در شش فصل بعدی نیز حضور و نقش قاجارها در تحولات سیاسی - نظامی عهد صفوی از ابتدا تا سقوط سلسله را شرح داده، در «فرجام سخن» نیز به نتیجه‌گیری پرداخته است. مقاله حاضر که به روش نقد تاریخی نگارش یافته، در صدد است تا نقاط قوت و ضعف این اثر را شناسایی کرده، مورد بررسی قرار دهد.

۲. مزایای اثر

نخستین ویژگی یک اثر پژوهشی، پرداختن به موضوعی دارای اهمیت است که انجام تحقیق در آن باره را ضرورت می‌بخشد. با توجه به ابهام‌هایی که درباره خاستگاه ایل قاجار وجود دارد، این موضوع حائز اهمیت بوده و دقیقاً از همین رهگذر نقد و بررسی آن نیز ضرورت می‌یابد. وجود ابهام در هویت تاریخی و خاستگاه ایل قاجار معلول دو عامل است:

یکی، ابهام در ماهیت ایلی و تاریخ ایلات ترکمان. بدین معنی که همه منابع موجود قاجارها را از ایلات ترکمان دانسته‌اند، اما معنا و ماهیت اصطلاح ترکمان (ترکمن) خود در حاله‌ای از ابهام قرار دارد و به رغم پژوهش‌های فراوان، هنوز تعریفی جامع و مانع از اصطلاح ترکمان و تفاوت آن با سایر ایلات ترک ارائه نشده است (Peacock, 2010:47-60). بنابراین بخشی از مشکل ابهام در ریشه تاریخی قاجاریه، در این قضیه نهفته است.

دومین عامل ابهام، تلاش‌های شاهان نخستین قاجار برای کسب مشروعیت از طریق انتساب خود به سلاطین و شهریاران قبل همچون صفویان، آق‌قویونلو، تیموریان، آل‌جلایر، مغولان و حتی اشکانیان است (دنبلی، ۱۳۸۳: ۳۱-۳۲؛ اعتضادالسلطنه، ۱۳۷۰: ۷-۸؛ رضازاده ملک، ۱۳۵۴: ۱۰-۱۵).

تلاش شاهان قاجار برای انتساب به یکی از این سلسله‌ها، بر ابهامات موجود در باب خاستگاه‌شان افزوده است. چنانکه برخی مورخان گمان دارند که قاجارها از

دوران سلجوقیان به ایران آمده، در زمان سلطنت ملک‌شاه به روم (آناتولی) مهاجرت کرده و در دوره تیمورلنگ به ایران بازگشته‌اند (خورموجی، ۱۳۶۳: ۳؛ شیبانی، ۱۳۶۶: ۳۷). به نظر گروهی دیگر، آنان همراه هولاکوخان به ایران آمدند و در روم و سرحد شام مستقر شدند (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷: ۶۴/۱). بعضی دیگر نیز قاجارها را از مغولان جلایری و از نسل قاجار (قاجیر)، پسر سرتاق‌نویان دانسته‌اند (رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۳۸: ۸۶۰/۲؛ خاوری شیرازی، ۱۳۸۰: ۱۹/۱-۲۰؛ دنبلی، ۱۳۸۳: ۳۱-۳۲؛ سپهر، ۱۳۳۷: ۸۷/۱). تصور دیگر آن است که قاجارها از نسل قراجار نویان، از اجداد تیمورلنگ، بوده‌اند (اعتضادالسلطنه، ۱۳۷۰: ۷؛ فورخانچی، ۱۳۶۰: ۱۵).

با این وصف، فهم دقیق خاستگاه ایل قاجار، نیازمند فهم ایل و ساختار حیات ایلی و تطور آن در طول دوران بعد از اسلام است. فارغ از هرگونه قضاوت سلبی یا ایجابی نسبت به کتاب مذکور، ورود مؤلف به این عرصه و تلاش‌های او قابل ستایش است. هم‌چنین صفحه‌آرایی و حروفچینی مناسب، از ویژگی‌های مثبت آن بوده و استفاده از طرح جلد عالی با ترکیب رنگ فاخر، از دیگر مزایای این کتاب به شمار می‌رود.

۳. نقد شکلی و ساختاری کتاب

۱.۳ مسئله تحقیق

در یک اثر پژوهشی، نویسنده بایستی ضمن تعیین حدود مسأله تحقیق و تبیین مشکلات آن، معلوم سازد که به چه مسأله‌ای و از چه منظری پرداخته‌است. اگر چه مؤلف در یک‌جا مدعی می‌شود که قصد دارد «تا با عنایت کامل به معتبرترین منابع و بررسی‌ها اعم از نگارش‌های متقدمان و پژوهش‌های خودی و بیگانه از متأخران، فضای خاصی پدید آورد تا حیات تاریخی ایل قاجار به شیوه جدید و مستند ارائه گردد» (ص ۵۵). اما هیچ توضیحی نمی‌دهد که او قصد ابهام‌زدایی از چه مسأله مبهمی را دارد. بی‌توجهی به این امر تا آن حد است که به جای مقدمه، در اواسط کتاب، نکاتی را درباره سختی‌های امر ریشه‌شناسی اقوام و قبایل ذکر می‌کند (ص ۵۹).

۲.۳ تبویب و فهرست‌بندی کتاب

در یک اثر پژوهشی مطلوب، به واسطه فصل‌بندی و تبویب متناسب با موضوع، مباحث مطروحه با دقت و ظرافت منطقی پشت سر هم قرار گرفته و نظرات و دیدگاه‌های مؤلف به خواننده منتقل می‌گردد. کتاب حاضر، با توجه به میزان مطالب مطروحه، در حدود ۱۶۰ صفحه، از حجم متناسبی برخوردار است که این امر در کنار تناسب حجم فصول ده‌گانه نسبت به یکدیگر (هر فصل بین ۱۵ تا ۱۸ صفحه)، از نکات ممتاز آن به‌شمار می‌رود.

انتخاب عنوان فصل، باید چنان باشد که همه مطالب مطروحه در فصل را در بر بگیرد و مطالب هر قسمت بایستی با قسمت‌های دیگر متفاوت باشد یعنی در هر فصل یکی از ابعاد قضیه‌ی مورد پژوهش، بررسی شود. در کتاب حاضر، این نکته مغفول مانده است. از یک سو، انتخاب عناوین فصول به صورتی است که نه تنها همه ابعاد موضوع را پوشش نمی‌دهد، بلکه همچنین راه را برای ورود مطالب غیر مرتبط باز می‌کند و از سوی دیگر، تفکیک ماهوی میان مطالب زیر عنوان‌های فرعی، در همه جای کتاب رعایت نشده است (از جمله در صفحات ۹، ۲۶، ۵۷، ۶۷، ۱۰۱، ۱۴۸).

تبویب کتاب، به شکل کنونی همه ابعاد قضیه را در برنگرفته و شاید با تعیین فهرستی به ترتیب ذیل بهتر می‌توانست به هدف برسد: «مدخل (شامل پیشینه، تبیین مسأله)»، «خاستگاه نژادی و تاریخی قاجار: نظرات، دیدگاه‌ها»، «وجه تسمیه و شعبات قاجاری»، «ترکمانان و ورود به ایران از آغاز تا قرن نهم»، «ترکمانان و تشکیل حکومت در قرن ۹»، «ترکمانان، قاجارها و دولت صفوی»، «دولت قاجار و تلاش برای تغییر هویت تاریخی». نقص دیگر، فقدان فهرست مطالب است که با توجه به تأثیر چشمگیر این مقوله در سهولت استفاده از کتاب برای خوانندگان، آسیب ناشی از فقدان آن را می‌توان حس کرد.

۴. منابع کتاب

ماهیت موضوع مورد مطالعه در این کتاب به گونه‌ای است که مراجعه به منابع متعدد و فراوانی را لازم دارد. لذا اگر چه فهرست منابع کتاب، غنی و پر تعداد هست ولی هنوز تعدادی از منابع اصلی و ضروری نظیر «زبور آل داود»، «ملوک الکلام»، «تاریخ صاحبقرانی» و «شمایل خاقان» و جز آن مورد غفلت قرار گرفته‌اند. از داده‌های برخی منابع نیز استفاده لازم

برده نشده، به یک یا دو ارجاع کم اهمیت اکتفاء شده است. برای مثال، به رستم التواریخ، فقط یک‌بار (ص ۷۶ یادداشت شماره ۱۳)، به محمد تقی ساروی فقط ۲ بار، و به دنبلی، اعتضادالسلطنه و خورموجی نیز هرکدام فقط یک‌بار، ارجاع داده شده است، در حالی که این منابع، در زمینه تبارشناسی تاریخی و خاستگاه قاجارها اهمیت دارند. منابع دیگری نظیر ابن عربشاه، خواندمیر، ابن اثیر، ابن فضلان، جوینی، تاریخ سیستان، شرف‌الدین یزدی، حافظ‌ابرو، استرآباد نامه، نظام‌الملک، فصیح‌خوافی، نظنزی، بناکتی، حمدالله مستوفی و خواجه افندی و جز آن نیز فقط با یک‌بار ارجاع (دربریخی موارد ناقص و گاهی غیرضروری) در فهرست منابع این اثر قرار گرفته‌اند.

مؤلف بخشی از تحقیقات جدید درباره خاستگاه قاجارها همچون اثر رضازاده ملک (۱۳۵۴: ۱۰-۳۶) را نادیده گرفته و از مباحث مربوط به ریشه‌شناسی تاریخی قاجارها در آثار شمیم (۱۳۸۴: ۱۹-۲۶) و نفیسی (۱۳۸۳: ۲۴-۴۵) نیز بهره لازم را نگرفته است.

پژوهش تاریخی بایستی بر اساس منابع اصلی و متقدم صورت پذیرد و تحقیقات جدید، فقط بایستی از نظر ارائه تحلیلی خاص مورد استفاده قرار گیرند. در کتاب حاضر، بیش از ۱۰۱ مورد از ۲۴۰ مورد ارجاعات کتاب (یعنی قریب به نیمی از کل ارجاعات کتاب) به تحقیقات جدید است. در این بخش نیز جانب اعتدال رعایت نشده، در حالی که از برخی تحقیقات، به طور کامل غفلت شده، کتاب شاه عباس کبیر نوشته نصرالله فلسفی، تشکیل دولت ملی در ایران والتر هیتس و انقراض صفویه لکه‌هارت بیشترین ارجاعات (یعنی دقیقاً نیمی از ارجاعات پر بس آمد) را به خود اختصاص داده‌اند. به آثاری همچون سیوری، نوایی، مارکام، لمبتون، (تاریخ ایلات، مالک و زارع)، شمیم، زرین کوب و جز آن، نیز هر کدام فقط یک‌بار ارجاع داده است.

۵. نقد روشی

۱.۵ اعتبارسنجی روایات

مهم‌ترین وظیفه یک پژوهشگر تاریخ، تلاش جهت رسیدن به عینیت وقایع تاریخی است که از طریق تبدیل داده‌های تاریخی به شواهد تاریخی حاصل می‌شود و این امر، فقط از راه نقد منبع محقق می‌گردد، ولی نویسنده، بدون توجه به ارزیابی و اعتبارسنجی روایات و منابع، در موارد زیادی، مطالب خود را از منابع متأخر گرفته است. از جمله، از اخراج ترکان

دشت مغان به دست هولانگو و اسکان صد و پنجاه هزار خانوار ترک در آن ناحیه خبر می‌دهد (ص ۱۳). صرف نظر از ابهام موجود در این جمله (یعنی اخراج ترکان!) و اسکان ترکان (!) به جای آنها؟! به ریچارد تاپر ارجاع می‌دهد. همچنین با غفلت از منابع اصلی، شرح سرکوبی ایلات قزلباش توسط شاه عباس از قول نفیسی و فلسفی (ص ۱۱۱-۱۱۲)، ویرانی‌های ناشی از حمله مغول به مرو را از قول بارتولد (ص ۱۳۴)، شرح نبردهای شاه اسماعیل با شییک‌خان را از قول ابن کربلایی و وقایع‌نگار مروزی (ص ۱۳۵) و اقدامات سران قاجار در دوران سلطنت شاه تهماسب در مقابله با حملات اوزبکان خیه در ۹۶۲ و ۹۶۷ ه.ق را با استناد به نفیسی آورده است (ص ۱۳۶).

۲.۵ مستندسازی مطالب

موضوع تاریخی، دور از دسترس محقق قرار داشته و قابل مشاهده نیست، مطالعه آن فقط از طریق گزارش‌های موجود و با شیوه خاص صورت می‌گیرد. لذا بر محقق واجب است تا سند و مأخذ مطالب خود را به دست دهد. بررسی کتاب حاضر، بی‌توجهی نویسنده به این امر را نشان می‌دهد؛ چنانکه تاریخ اولیه ترکها را تا ۵۵۸ م (ص ۴)، اسلام‌پذیری بخشی از ترک‌های قفقاز (ص ۶)، شرح فتوحات اعراب مسلمان در ماوراءالنهر و شرح حملات ترکان به قلمرو اسلامی در سالهای ۷۰، ۸۲، ۹۳، ۹۴ (ص ۶)، شرح نبردهای ترکان با غازیان مسلمان در طول سال ۱۱۸ و ۱۲۱ ه.ق (ص ۶-۷)، حمله بسیار زیان‌بخش ترکان به قلمرو اسلامی در سال ۲۹۲ ه.ق (ص ۷)، شرح نسبتاً مفصل در باب شیوخ صفوی از شیخ ابراهیم تا شیخ جنید (ص ۲۴-۲۵)، شرح مفصل شکل‌گیری، تداوم و فروپاشی قراقویونلوها (ص ۵۷-۵۸)، نابودی بازماندگان سلجوقی در آناتولی به دست اوزون حسن در سال ۸۶۳ ه.ق (ص ۵۸)، شرح موقعیت قاجارها در عهد صفوی (ص ۹۸)، شرح فعالیت شش تن از صاحب منصبان قاجاری (ص ۹۹)، شرح حال بدریک یوزباشی (ص ۱۰۱) و یعقوب سلطان قاجار (ص ۱۰۲)، جریان ورود عناصر خارجی به ارتش و پیامدهای آن (ص ۱۲۱)، شیوه امارت میرزا علی سلطان قاجار (ص ۹۹، ۱۲۱)، موقعیت قاجارها در عهد شاه عباس (ص ۱۲۱) و جایگاه قاجارها در عهد شاه تهماسب (ص ۱۲۲) را بدون ارائه مأخذ و سند آورده است.

شرح مهاجرت غزها به آذربایجان را به طور مستقیم از کسروی نقل می‌کند (ص ۱۰-۱۱) و بدون اشاره به نام اثر یا صفحه به بارتولد ارجاع داده است (ص ۱۶ یادداشت ۲۰). در جایی، شرحی بدون تاریخ و مأخذ از خوارزمشاهیان آورده (ص ۱۲) و در جایی دیگر ضمن اشاره به غلبه مغول تحت قیادت هولانگو خان بر آذربایجان، از مراجعت مغولان به مغولستان خبر می‌دهد (ص ۱۳) و هیچ سندی برای این گفته ارائه نمی‌دهد. در حالی که این مطلب خطای فاحش است و هیچ سندی آن را تأیید نمی‌کند. در جای دیگر شرحی بدون مأخذ از تاریخ تیمور و جانشینان او آورده است (ص ۱۳-۱۴). در شرح تاریخ ترک‌ها، مطلبی از قول بارتولد در خصوص تعیین تعداد افراد و خانوارهای غزهای مهاجر به آذربایجان در ۴۱۱ ه. ق آورده (ص ۱۶ یادداشت شماره ۲۰)، ولی معلوم نمی‌کند که بارتولد در کدام اثر خود چنین نظری داده است؟

هم‌چنین شرح کامل و در عین حال مختصری از فعالیت‌های آق قویونلوها و ادعای حضور قاجارها در این قضاها و شرح مفصل درگیری‌های قزلباشان بعد از مرگ شاه تهماسب اول تا جلوس شاه عباس اول (ص ۱۱۰-۱۱۱) و حتی ارائه آمار دقیق از قزلباشان (۵۰۰۰ تن)، بدون ارائه مأخذ، این شبهه را ایجاد می‌کند که ایشان مطالب منابع مورد استفاده خود را عیناً رونویسی کرده است.

۳.۵ شیوه ارجاع‌دهی

در یک پژوهش تاریخی، محقق بایستی با اتخاذ یک شیوهی واحد ارجاع‌دهی، همه مطالب خود را مستند سازد ولی ارجاعات کتاب حاضر، از یک الگوی واحد پیروی نمی‌کند و گاهی به نام خانوادگی و نام، گاهی به اسم شهر و گاهی به نام کوچک و سپس نام خانوادگی و حتی گاهی به نام کتاب (بعضاً بدون تعیین جلد و یا قسمت) ارجاع می‌دهد (از جمله ص ۱۴ یادداشت شماره ۱، ۳ تا ۱۴، ص ۷۶، یادداشت ۱۵، ۱۶؛ ص ۸۱ یادداشت ۶۶، ۶۷، ص ۱۶ یادداشت شماره ۲۲، ص ۱۰۳ یادداشت شماره ۷، ۱۰، ۱۵، ۱۹، ص ۱۲۶ یادداشت شماره ۹، ۱۱، ص ۷۷ یادداشت شماره ۲۹، ۳۲، ص ۱۱۳ یادداشت ۶، ص ۱۲۶ یادداشت‌های شماره ۷، ۱۰، ۱۲). عجیب آنکه در صفحه ۱۲۵ یادداشت ۴ به نقل از کتاب «شاه عباس اول» یعنی نصرالله فلسفی، به خلدبرین ارجاع داده و این مؤید آن است که ایشان اصلاً خلدبرین را ندیده است. عجیب آنکه در ص ۷۹ یادداشت ۳۸ و ص ۸۰ یادداشت ۵۲ به مدخلی از

نقد و بررسی کتاب *خاستگاه تاریخی ایل قاجار* (محسن رحمتی) ۱۳۵

دایره المعارف اسلام چاپ پاریس ارجاع داده، ولی در یادداشت ۶۳ همان منبع را به مینورسکی منسوب کرده است.

دیگر خطای روشی که بر کتاب سایه افکنده، ثبت ناصحیح صفحات مورداستفاده است. در شرح منازعات میان ترکان و مسلمانان در ماوراءالنهر، در سال ۱۲۱۰ه.ق، به ابن اثیر ارجاع می‌دهد (ص ۶) در حالی که از ابن اثیر نیست. مطالبی از قول زرین‌کوب درباره حملات ترکان به ایران آورده (ص ۶) در حالی که در کتاب و صفحه مورد ارجاع چنین مطلبی یافت نمی‌شود. همچنین شرح قتل یوسفی خلیفه قاجار (ص ۹۷) را با استناد به افوشته‌ای نظری، ص ۲۳ آورده در حالی که باید ص ۳۳ باشد. درص ۷۰ مطالبی را از قول فاروق سومر آورده، ولی به EI ارجاع داده است. در همان صفحه مطالبی از یک نوشته سومر نقل می‌کند و به نوشته دیگر همو ارجاع داده و مشخصات اثر مورد استفاده را ارائه نمی‌دهد. همچنین در جایی نقل قولی از حسینی استرآبادی آورده (ص ۱۲۴)، درحالی که مطلب از او نیست و از اسکندر منشی (۱۳۸۲: ۱/۲۶۴) است.

در صفحه ۷۰، مطالبی را درباره انتخاب حسین خان قاجار به حکومت استرآباد در ۱۰۰۷ه.ق و همچنین انتقال قاجارها به مازندران آورده است و به اسکندر منشی ص ۲۶۴ ارجاع داده، در حالی که در صفحه مورد اشاره اصولاً چنین مطلبی دیده نمی‌شود. اسکندر منشی فقط در جایی دیگر (۱۳۸۲: ۱/۵۸۱) از انتصاب حسین خان به حکومت استرآباد خبر داده و مطلقاً از مهاجرت قاجارها به مازندران خبر نداده است. اگرچه اسکندریگ (۱۳۸۲: ۱/۴۱۷) در ذکر حوادث سال ۱۰۱۴ه.ق متذکر گردیده که قاجارهای خاطی به مازندران تبعید شده‌اند که ربطی با ۱۰۰۷ه.ق ندارد. همچنین شرح حمله مغول به مرو (ص ۱۳۴) را با استناد به بارتولد، ترکستان‌نامه، ج ۲، ص ۲۳۷ آورده در حالی که این مطلب فقط در ص ۹۲۷ دیده می‌شود.

۴.۵ استفاده از وسایل لازم جهت تفهیم بهتر مطالب کتاب

موضوع مورد مطالعه در کتاب حاضر، محقق و خواننده را ناگزیر با اسامی جغرافیایی و افراد و قبایل متعدد و متنوع پیوند می‌دهد که فهم دقیق و درست آنها بدون استفاده از نقشه، نمودار و جز آن میسر نیست. لذا برای فهم بهتر این اثر ارائه یک نقشه از پراکندگی

جغرافیایی قاجارها و همچنین نمودارهایی برای مشاغل و رجال قاجاری در دربار صفوی بسیار ضرورت داشته است، ولی نویسنده از آن غفلت ورزیده است.

۶. نقد ادبی کتاب

هر پژوهش تاریخی معتبر بایستی خصایص ادبی همچون اصالت، سلاست و روانی، تحلیل، شیوایی، استقلال متن و جز آن را داشته باشد ولی کتاب حاضر از این جهات با مسایلی مواجه است که بر کیفیت آن اثر گذاشته است.

۱.۶ شیوه نقلی - روایی

یک خصیصه ادبی قابل توجه کتاب، رونویسی مستقیم و غیر مستقیم از منابع است که اصطلاحاً به شیوه «چسب و قیچی» معروف است. چنانکه در اکثر موارد یا سخن مورخان متقدم و یا تحلیل محققان جدید، بدون نقد و نظر، آورده شده و بسیاری از تحلیل‌های موجود در متن کتاب منقول از دیگر پژوهشگران است. شرح تاریخ قدیم ترکان و حملات آن‌ها به غرب و استقرار در مرزهای ایران و روم را از کتاب عنایت الله رضا رونویسی کرده است (ص ۵). همچنین نقل قول مستقیم و مفصلی از باسورث درباره ورود بردگان ترک و تجارت برده در جهان اسلام آورده است. (ص ۶) عجیب است که نویسنده این نقل را هم به صورت مغلوط آورده است. مراجعه به کتاب باسورث (۱۳۷۲: ۲۱۱) نشان می‌دهد که ایشان حتی در نقل مستقیم هم توفیق نداشته است.

اقدامات شیوخ صفوی را بدون مأخذ آورده (ص ۲۵)، اما در ادامه مطلب با آوردن سه فقره نقل قول مستقیم از فضل الله خنجی همان مطالب را تکرار می‌کند (ص ۲۶). در شرح کشمکش‌های ترکان در غرب ایران، نخست مطالبی بدون ارائه مأخذ درباره نحوه یورش مغول به ایران و آناتولی آورده، یکباره عنان خامه را به ساندرز سپرده و بیش از نیم صفحه را از ایشان نقل نموده و بدون ارائه کمترین تحلیل و یا اخذ نتیجه‌ای آن را رها کرده است (ص ۵۶).

در شرح احوال شخصیت‌های برجسته اویماقات قاجاری (ص ۸۷-۹۰)، عنان خامه را به مؤلف گمنام عالم‌آرای شاه اسماعیل داده و بدون هیچ تحلیل یا نتیجه‌گیری خاصی، به نقل

مستقیم روایت آن کتاب درباره قراپیری بیگ و احمد سلطان قاجار پرداخته است. شرح احوال امام قلی خان قاجار را در ۱۹ سطر آورده که ۱۱ سطر آن نقل قول از حسینی استرآبادی و ۸ سطر دیگر تکرار غیرمستقیم همان سخنان است (ص ۹۶). شرح احوال یوسفی خلیفه قاجار را یک بار با استناد به افوشته‌ای نطنزی و سپس عین همان را از قول اسکندر منشی آورده (ص ۹۷)، در حالی که هیچ مطلب افزوده دیگری ندارد.

در شرح اقدامات شاه عباس علیه قزلباشان، فقط سه نقل از واله قزوینی، سعید نفیسی و دلاواله را پشت سر هم قرار داده، بدون اینکه حتی یک واژه از خود بنویسد (ص ۱۱۲). ابتدای فصل ۸ را به عنوان درآمد اختصاص داده (ص ۱۱۷) ولی به جای تبیین مسأله فصل و طرح بحث از سطر دوم زمام قلم را به شادروان فلسفی سپرده و با نقل مفصل (۱۸ سطر) از ایشان، کل صفحه را پر نموده و در ادامه بحث نیز با نقل ۱۲ سطر دیگری از فلسفی، درآمد را به پایان برده‌اند (ص ۱۱۸). در جایی دیگر در یک قطعه ۲۶ سطر به شرح قلع و قمع قزلباشان پرداخته (ص ۱۱۸-۱۱۹)، اما ۲۴ سطر آن نقل قول مستقیم از فلسفی است و دو سطر دیگر هم نقل غیرمستقیم سخنان هموست. در جایی دیگر نیز در یک توضیح ۱۰ سطر ایجاد رعب و وحشت علیه قزلباشان را به عرصه بحث گذاشته، اما ۸ سطر آن نقل قول مستقیم از واله قزوینی و خلدبرین است (ص ۱۱۹-۱۲۰). البته خود خلد برین را ندیده و از فلسفی رونویسی کرده است.

در جایی دیگر یک شرح ۱۷ سطر در توصیف تعیین نیروی جانشین برای قزلباش توسط شاه عباس آورده، ولی ۱۳ سطر آن نقل قول مستقیم از دیگر اثر خود و از خلد برین (البته از قول فلسفی) بازگو می‌کند (ص ۱۲۰). در فصل نهم نیز فقط نقل قول مورخان عهد قاجاری را پشت سر هم قرار داده و به صورت نقل مستقیم و بدون یک کلمه تحلیل و یا نتیجه‌گیری از آنها آورده است (ص ۱۲۹-۱۳۲).

۲.۶ آشفته و پراکنده‌نویسی

یکی از ویژگی‌های متن پژوهشی مطلوب، ارائه دقیق و منظم مطالب مورد بحث است. بدین معنی که بایستی مطالب در راستای پاسخ به مسأله تنظیم شده و از ذکر موارد غیر مرتبط و یا رها کردن مطالب بدون نتیجه خاص خودداری گردد. متن حاضر، در این زمینه دچار کاستی‌هایی است. مهاجرت ترکان به کرانه مرزهای ایران و روم را به

خسرو پرویز و قباد دوم نسبت داده (ص ۵)، در حالی که ابتدای مهاجرت ترکان مربوط به اتحاد آنها با انوشیروان است (رضا، ۱۳۸۴: ۹۲-۹۳) که نویسنده از آن غفلت ورزیده است.

در شرح منازعات اعراب و ترکان، ضمن اشاره به مبارزات سال‌های ۷۰، ۸۲، ۹۳، ۹۴.ق ناگهان به سال ۱۱۸ و ۱۲۱.ق پرش می‌زند (ص ۶) و در ادامه مطلب یکباره به شرح حمله سال ۲۹۲.ق می‌رسید و از همه وقایع مهم‌تر مابین این سال‌ها می‌گذرد (ص ۷). عجیب‌تر آن‌که در ادامه مطلب، بدون توضیح درباب هویت قراخانیان، یکباره به حمله ناگهانی آن‌ها می‌پردازد و از موضع تدافعی سامانیان و ضعف حکومت ایرانی در مقابل ترکان خبر می‌دهد، بدون اینکه درباره زمان و تاریخ این حوادث حرفی زده باشد.

در جایی از غلبه غزها بر ری و وفات سرکرده‌ی آنان یعنی قزل در سال ۴۳۳.ق خبر داده و بلافاصله مدعی می‌شود که «در همان سال یا دو سال بیشتر به دنبال پیکار دندانقان در منطقه مرو، خراسان به دست غزان افتاد» (ص ۱۱). بر نگارنده معلوم نیست که منظور ایشان از این جمله چیست؟. به تصریح مورخان، جنگ دندانقان در ۸ رمضان ۴۳۱.ق رخ داد و به شکست غزنویان به پایان رسیده است (بیهقی، ۱۳۷۴: ۸۲۹-۸۳۷؛ ابن‌اثیر، ۱۳۹۹ق: ۹/ ۴۸۱-۴۸۳). بنابراین عبارت تردیدآمیز «همان سال یا دو سال بیش‌تر» مفهوم ندارد. ایشان حتی ترتیب تاریخی وقایع را هم رعایت نکرده، اول حوادث ۴۳۳.ق را ذکر کرده و سپس بدون تعیین تاریخ، به وقوع جنگ دندانقان اشاره می‌کند.

در ذکر حوادث عهد شاه تهماسب اول و نقش قاجارها در این حوادث، سال ۹۶۲.ق را با ۱۵۵۵ میلادی تطبیق کرده و سال ۳۲ سلطنت شاه تهماسب دانسته (ص ۹۹) ولی دو صفحه بعد همان سال ۹۶۲.ق را با ۱۵۵۴م تطبیق کرده و سال ۳۴ سلطنت شاه تهماسب می‌داند (ص ۱۰۱). در شرح جایگاه و اهمیت شاه‌قلی خان قاجار، با استناد به القاب و عناوین کاملاً معمولی و رایج در مکاتبات آن عهد همچون زبده الاقران، فخرالامثال و جز آن، جایگاه بلند شاه‌قلی را نتیجه می‌گیرد (ص ۹۹-۱۰۰). همچنین در شرح سفارت شاه‌قلی قاجار از طرف دربار صفوی به دربار عثمانی (ص ۱۰۰) شرح مفصل و سیاهه‌ی کاملی از تجهیزات و افراد همراه وی و همچنین فهرست هدایای شاه صفوی به سلطان عثمانی را آورده که شرح تفصیلی آن ضرورتی ندارد و چیزی بر تبیین نقش قاجارها نمی‌افزاید.

در شرح مناسبات ایران و عثمانی و ذکر مذاکرات صلح آن دو کشور که به انعقاد معاهده در ۹۶۹.ق منتهی شد (ص ۱۰۰)، آورده است: «...در سال ۹۶۹ق/۱۵۶۱م آشتی‌نامه

(الصلح خیر) میان ایران و عثمانی را به امضاء رساند». آشنایان به تاریخ می‌دانند که «الصلح خیر» به عنوان ماده تاریخ این عهد نامه است که با ۹۶۹ ه. ق معادل است ولی ایشان آن را داخل () گذاشته و به نحوی نوشته‌اند که گویا نام معاهده است و هیچ توضیحی در این باره نداده‌اند. ظاهراً ایشان این مطلب را عیناً از حسینی آورده و آن را نام معاهده پنداشته است. البته این عهدنامه در تاریخ ایران به صلح آماسیه معروف است (سیوری، ۱۳۷۲: ۶۲؛ هوشنگ مهدوی، ۱۳۶۹: ۳۱-۳۲).

عنوانی برای مشاغل خاص شخصیتی (کشوری- منطقه‌ای) و صاحبان الکا (ص ۱۰۱) آورده و هیچگونه توضیحی در این باره که چه مطلبی در این قسمت مد نظر ایشان است، ارائه نمی‌دهند. سپس به ذکر نام چهار تن از اشخاص قاجاری پرداخته و یک یا دو سطر شرح حالشان را آورده است. شرح مفصلی از اقدامات شاه عباس برای سرکوبی قزلباشان (ص ۱۱۱-۱۱۲) را آورده و در جایی دیگر، بدون هیچ توضیحی، با دو نقل قول مستقیم و مفصل از خلد برین و دلاواله، همان مطالب را عیناً تکرار می‌کند (ص ۱۱۲).

نتیجه‌گیری فصل هفتم (ص ۱۱۳) برآیند مطالب مطروحه در طول فصل نیست؛ متن این فصل به مطالبی درباب اقدامات شاه‌عباس در سرکوبی قزلباشان اختصاص یافته، ولی در نتیجه‌گیری به جایگزینی شاهسون‌ها و گرجیان پرداخته، شرحی نیز از نوگرایی نظامی و آمدن برادران شرلی آورده که نه تنها به موضوع قاجاریه، بلکه با مطالب مطروحه در درون فصل نیز ربط ندارند. ایشان فقط در فصل ۸ به این قضیه پرداخته‌اند ولی نخست در نتیجه‌گیری فصل ۷ آن را مطرح و به زعم خود اثبات می‌کنند، سپس در فصل ۸ به بحث و بررسی پیرامون آن می‌پردازد. همچنین در ادامه تبیین سیاست شاه‌عباس در مقابله با قزلباشان (ص ۱۲۱)، بدون مقدمه و تا حدودی بدون ارتباط با موضوع بحث، یکبار به شرح جریان ورود عناصر خارجی به ارتش و دستاوردهای آن می‌پردازد. در همان صفحه شرحی درباره موقعیت ایل قاجار در عهد شاه‌عباس آورده ولی در ادامه بحث (ص ۱۲۲) یکبار عقب‌گرد نموده و دوباره شرحی از مشاغل قاجارها در عهد شاه‌تهماسپ آورده است.

جنبه دیگر آشفته نویسی در این کتاب، تکرار مطالب است. از جمله مطالبی را که در نتیجه‌گیری فصل ۷ بدون ربط منطقی به موضوع آورده (ص ۱۱۳)، در جای دیگر عیناً تکرار می‌کند (ص ۱۲۱). در تبیین اوضاع قاجارها در عهد شاه‌عباس (ص ۱۲۲) یکبار

عقب‌گرد نموده و به نحوی مطالب ص ۹۵، ۹۸ را تکرار می‌کند. مطالب مندرج در شرح قتل یوسف خلیفه قاجار (ص ۱۲۳)، عیناً مطالب ص ۹۷ است. همچنین در شرح جریان ورود عناصر خارجی به ارتش و دستاوردهای این قضیه (ص ۱۲۱)، مطالب مندرج در ص ۱۱۳ را عیناً تکرار می‌کند. مطالبی را که در باب موقعیت و مناصب افراد ایل قاجار در عهد شاه تهماسب صفوی آورده (ص ۹۸-۱۰۲)، در جای دیگر رئوس همان مطالب و مشاغل را دوباره تکرار می‌کند (ص ۱۲۲).

۳.۶ خطاهای نگارشی

آخرین نکته در این بخش، وجود کلمات و جملاتی است که از نظر املائی و دستوری خطا بوده و فهم متن را با اشکال مواجه می‌سازد: از جمله در جایی آورده‌اند که «در سوی شرق به دریای خزر» (ص ۵)، که جمله‌ای نامفهوم است. همچنین در ص ۶ در شرح منازعه اعراب و ترکان آورده که «با ترکان در تصادمات بودند». بدیهی است که این عبارت از نظر ادبی درست نمی‌باشد. در همه جای کتاب (از جمله در ص ۱۰۳، ۱۱۳)، نام مورخ بزرگ عهد صفوی، افوشته‌ای نطنزی را به خطا نوشته‌های نطنزی ثبت کرده است. همچنین در ص ۹۱ سطر ۴ جمله بی‌معنی است یعنی افتادگی دارد.

در جایی آورده که «یعقوب سلطان قاجار از امیران شیروان در عهد شاه تهماسب علیه عبیدالله خان ازبک به سالهای ۹۳۵ و ۹۴۱ بوده است» (ص ۱۰۲). جمله نامفهوم است و پیدا است که بخشی از جمله افتاده است. همچنین، در جملاتی نیز که نقل قول مستقیم از منابع نیست، از اصطلاحات و تعاریف مندرج در متون تاریخی استفاده کرده؛ چنانکه در شرح مشاغل قاجارها از «علی بیگ ولد ایالت دستگاه امیرخان قاجار» یاد کرده، (ص ۱۰۱). و یا در شرح احوال میرزا سلطان علی قاجار، وی را «از امرای معتبر درگاه معلی» می‌خواند (ص ۹۹) در حالی که در ادبیات کنونی چنین توصیف‌هایی مرسوم نیست.

برخی اغلاط چاپی نیز در متن کتاب است که شکل صحیح در مقابل آن درج می‌شود: مسلم بن زیاد (=سلم بن زیاد)، باشگاه (=پاسگاه)، «هسته خراسان» (=مُسته خراسان)، هسوان (=وهسودان)، گسستم (=گستهم)، پری بیگ (=پیری بیگ)، کشاورزی (=کشوری)، سال ۹۲۱ (=۹۶۱)، جمعی غفر (=جمی غفیر) و اجیراً (=جبراً) که به ترتیب در صفحات ۶، ۱۰، ۱۱، ۷۷، ۹۱، ۹۸، ۹۹، ۱۲۴، ۱۲۳ دیده می‌شوند.

۷. نقد محتوایی

۱.۷. ناهماهنگی بین عنوان و محتوای کتاب

از ویژگی‌های مهم یک اثر پژوهشی «هماهنگی بین عنوان و محتوا» است که کتاب حاضر، فاقد آن است. بدین معنا که مطالبی در کتاب آمده که یا اساساً به موضوع بحث مربوط نیستند و یا اینکه نحوه‌ی ارائه‌ی آنها به گونه‌ای است که ربط آن با موضوع مشخص نیست. مطالب سه فصل اول (ص ۳-۵۱)، به گونه‌ای بیان شده که هیچ ربط منطقی با بحث قاجارها ندارد. در پایان فصل اول، یک نتیجه‌گیری آورده (ص ۱۴) که برآیند مطالب مطروحه در متن فصل نیست. بدین معنی که در متن فصل، حتی یک بار نامی از قاجارها نبرده، ولی در نتیجه‌گیری، بیش از ۴۰ درصد مطلب به قاجارها اختصاص یافته است.

فصول پنجم و ششم به تبیین موقعیت قاجارها در عهد صفوی و تشکیلات قزلباشان تخصیص یافته، در فصول هفتم، هشتم و دهم نیز به ساختار دولت صفوی و ارتباط آن دولت با قزلباشان و برافتادن آن سلسله پرداخته ولی هیچ پیوندی بین آن و مسأله قاجارها برقرار نکرده است؛ چنانکه در فصل هفتم حتی یک بار نامی از قاجارها نبرده است.

فقط در فصل چهارم و نهم به ریشه‌یابی تبار قاجارها پرداخته، مطالب مختصری درباره نظرات مورخان قاجاری درباره این ایل و شعبات آن آورده و البته در این‌جا نیز تمرکز اصلی بر حوادث عهد صفوی است. درباره اوضاع درونی ایل قاجار و عوامل مؤثر بر تبارشناسی این ایل نیز هیچ اطلاعی به دست نمی‌دهد. لذا از ده فصل کتاب، فقط چهار فصل آن با موضوع و مسأله تحقیق ارتباط دارد و شش فصل دیگر به گونه‌ای تدوین یافته‌اند که حذف آنها از متن، هیچ خللی به موضوع وارد نمی‌کند.

کتاب حاضر، از یک دوره تاریخی هزارساله تکاپوی ایلات ترک در ایران تا بر آمدن قاجارها، فقط به دو‌یست سال عهد صفوی اکتفاء ورزیده است. تاریخ ترکان تا ظهور صفویان را در ۱۱ صفحه آورده، بیش از ۸ صفحه آن درباره ترکان قبل از ورود به ایران است. بنابراین، مندرجات کتاب حاضر یک ناهماهنگی فاحش بین عنوان و محتوای کتاب را نشان می‌دهد. با این وصف، اطلاق عنوان «*تاریخچه ایل قاجار در عهد صفوی*» بر کتاب، مناسب‌تر می‌نماید.

۲.۷ افتادگی‌ها

در این کتاب، مسائل و موضوعات مهمی از قلم افتاده و یا مغفول مانده‌اند. به برخی موارد اشاره می‌شود.

قاجارها را یکی از ایلات متعدد ترکمان دانسته‌اند و می‌دانیم که زمان آغاز پیدایش اصطلاح ترکمن به اواخر قرن چهارم هجری در دشت‌های شمال سیحون باز می‌گردد (مقدسی، ۱۴۰۸: ۲۱۹). لذا ضرورت داشت تا در این کتاب به ماهیت قومی ترکمانان و نحوه انقسام آنها، و تمایز آنان با دیگر ترکان، شیوه اسلام‌پذیری آنان، و چگونگی مهاجرت آنها به داخله ایران، و پراکنندگی جغرافیایی آنها در ایران و همچنین تعیین ارتباط قاجارها با آنها پرداخته شود ولی نویسنده از این مسایل غافل است.

نویسنده اشاراتی به تاریخ سلجوقیان داشته، ولی تأثیر و نتیجه حاکمیت سلجوقیان در استقرار ترکمانان در ایران و خاورمیانه را ناگفته گذارده است. بر اساس شواهد تاریخی، یکی از مهم‌ترین دلایل قدرت‌گیری قاجارها در استرآباد، نحوه تعامل آنها با ایلات ترکمن یموت و گوکلان بوده است که در جریان تکاپوهای قاجاریان برای دست یابی به قدرت و سرانجام استقرار سلسله قاجاریه نقش اساسی داشتند (نک: عسکرانی، ۱۳۹۷: ۱۲۱-۱۳۲) ولی نویسنده، از بحث در این باره صرف نظر کرده است.

چنان‌که بالاتر اشاره رفت، نخستین سلاطین قاجار و مورخان دربار آنها برای کسب مشروعیت، تلاش‌های فراوانی برای جعل نسب قاجاران و انتساب آنها به سلاطین قبل داشتند که نویسنده درباره این موارد مطلبی ندارد. همچنین، چگونگی و علل اختلافات داخلی میان شعب ایل قاجار و همچنین اختلاف سران ایل با محمدحسن خان و آقامحمدخان را به طور کامل مسکوت گذاشته است

۳.۷ مطالب مغلوط، متناقض و گاه جعلی

در شرح تاریخ ترکان اولیه آورده که این ترکان «در شمال فلات ایران از مرز مغولستان و چین تا دریای سیاه نامبردار بودند» (ص ۴). صرف نظر از اینکه فعل «نام‌بردار بودند» مناسب این جمله نیست، این سخن خطای فاحش و حتی یک جعل تاریخی است. ترکان اولیه در اطراف دریاچه بایکال و زیر دست قومی موسوم به ژوان - ژوان‌ها بودند و هیچ ارتباطی با

اراضی غرب آلتایی هم نداشتند و طبیعتاً به طریق اولی هیچ ارتباطی با فلات ایران و اراضی اطراف دریای مازندران و دریای سیاه هم نمی توانستند داشته باشند (گروسه، ۱۳۶۸: ۱۵۶-۱۵۹؛ بارتولد، ۱۳۷۶: ۱۳-۲۳؛ هیئت، ۱۳۶۵: ۳۳-۵۲)، و فقط و فقط در حدود ۵۵۵ م این گروه برای نخستین بار از کوههای آلتایی گذشته و در اراضی هفت آب و شمال سیحون با هیتلان درگیر شدند (رضا، ۱۳۶۵: ۸۸-۸۹؛ گروسه، ۱۳۶۸: ۱۶۰).

آمودریا را مرز ایران و ترکستان از عهد ساسانی دانسته است (ص ۵). آشنایان به تاریخ می دانند که زمان ورود ترکها به شمال مرزهای ایران فقط بعد از ۵۶۰ م است. این بدان معنی است که سلسله ساسانی در طول حکومت ۴۰۰ ساله‌ی خود، فقط در ۸۰ سال پایانی با ترکان همسایه بودند و در عین حال ترکان بر ماوراءالنهر غلبه کرده بودند نه این که ماوراءالنهر ترک شده باشد. ایران و ترکستان دو واحد جغرافیایی هستند و هیچ کس نمی تواند ماوراءالنهر قبل از قراخانیان را جزو ترکستان به حساب آورد. حتی پژوهشگران روسی نیز اذعان دارند که منطقه ماوراءالنهر سرزمینی ایرانی بوده که در مقطعی خاص زیر سلطه ترکان قرار گرفته است (بارتولد، ۱۳۵۲: ۱۶۷/۱-۱۶۸؛ همو، ۱۳۵۸: ۹۳). بنابراین، حداکثر می توان جیحون را مرز بین ترکان و ساسانیان دانست نه ایران و ترکستان.

در شرح فتوحات اسلامی، از دستور عمر بن خطاب به عبدالرحمن بن ربیع مبنی بر حمله به سرزمین های ترک نشین غرب دریای مازندران در سال ۲۲ ه. ق خبر می دهد (ص ۵). مراجعه به منابع نشان می دهد که حمله عبدالرحمن بن ربیع فقط به منطقه اران و شروان یعنی اراضی بین ارس تا دربند انجام شد و حکمران ساسانی در آنجا در آن زمان، شهریار (یا شهربراز) نام داشت (طبری، ۱۴۱۸: ۳/۵۴۰-۵۴۱؛ بلاذری، ۱۴۲۱: ۲۰۲؛ یعقوبی، ۱۴۱۹: ۱۰۷/۲؛ ابن فقیه، ۱۸۸۳: ۲۹۳؛ ابن اثیر، ۱۳۹۹ ق: ۳/۲۸-۲۹، ۸۶-۸۷). معلوم نیست که نویسنده کتاب، چگونه حضور ترکها در غرب دریای مازندران و ترک بودن شهربراز را استنباط کرده است؟. به نظر می رسد که این موارد، با تلاش برای جعل تاریخ ترکها بی ارتباط نباشد.

هم چنین، اسلام پذیری بخشی از ترکهای قفقاز را گزارش نموده (ص ۶) که هیچ سمتی از صدق ندارد. در دوره مورد بحث ایشان، هیچ ترکی در قفقاز نبود و اگر منظور ایشان

خزرها هستند که خزرها در ماوراء قفقاز یعنی شمال رود تَرَک (Terek) و دربند بودند و هیچ ربطی به قفقاز نداشتند.

در شرح منازعات میان ترکان و مسلمانان در ماوراءالنهر، در حالی که به منازعات سال ۷۰ تا ۹۴ ه.ق اشاره کرده، یکبار به جنگ سال ۱۲۱ ه.ق پرداخته و ضمن اشاره به تداوم منازعات یکبار به خبر از حمله بسیار زیان‌بخش ترکان در سال ۲۹۲ ه.ق (۹۰۴ م) به ماوراءالنهر خبر داده است (ص ۶-۷). نویسنده محترم غافل است که در فاصله سال‌های ۱۲۱ تا ۲۹۲ ه.ق، دو نبرد بزرگ در سال ۱۳۴ ه.ق و ۲۸۰ ه.ق در اطراف رود طراز صورت گرفت که در واقع پایه مناسبات مسلمانان با ترک‌ها را تشکیل می‌دهند. در نخستین نبرد در سال ۱۳۴ ه.ق سپاه اسلام به سرکردگی زیاد بن صالح خزاعی، در اتحاد با بخشی از ایلات قرلق، سپاه چینی را به سرکردگی کائو هسین شیه در هم کوبید (گروسه، ۱۳۶۸: ۲۱۰-۲۱۵؛ امامی، ۱۳۷۹: ۲۵۰-۲۵۱؛ گیب، ۱۳۹۶: ۲۱۵). پس از آن نیز تعرضات ترکان به قلمرو اسلامی و کمک به مخالفان خلیفه، به ویژه در جریان قیام المقنع و قیام رافع بن لیث (بعقوبی، ۲: ۱۴۱۹/۳۰۶؛ نرشخی، ۱۳۵۱: ۹۸-۹۹) سبب شد تا برای مقابله با این تعرضات، خلافت عباسی در سال ۲۰۴ ه.ق حکومت بخش‌های شرقی ماوراءالنهر را به خاندان سامانی واگذار کند (ابن‌اثیر، ۱۳۹۹: ۲۷۹/۷؛ گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۲۲) و اعضای این خاندان از سال ۲۰۴ تا ۲۸۰ ه.ق، به صورت مستمر با قبایل ترک درگیر بودند و آنها را از مناطق اطراف سیحون عقب راندند (استخری، ۱۳۶۸: ۲۶۷؛ سمعانی، ۱۴۰۹: ۲۰۱/۳؛ جمال‌قرشی، ۱۳۳۲: ۱۱۹۴). در سال ۲۸۰ ه.ق نیز امیر اسماعیل سامانی (حک: ۲۷۹-۲۹۵ ه.ق) اردوی مرکزی ترکان را در اطراف رود طراز مورد حمله قرار داده (طبری، ۱۴۱۸: ۱۲/۸؛ ابن‌اثیر، ۱۳۹۹: ۴۶۵/۷؛ مسعودی، ۱۹۹۰: ۶۰۸/۲-۶۰۹)، قلمرو اسلامی را توسعه بخشید. اگر چه قبایل ترک در سال ۲۹۱ ه.ق حمله جدیدی به مرزها داشتند، اما امیر اسماعیل در سال‌های ۲۹۲-۲۹۳ ه.ق آنها را شکست داد (طبری، ۱۴۱۸: ۴۲/۹؛ ابن‌اثیر، ۱۳۹۹: ۵۳۳/۷، ۵۴۷؛ عریب، ۱۴۱۸: ۱۴). مؤلف محترم از این دو نبرد و دیگر مجاهدت‌های امیران سامانی نامی نبرده و معلوم نیست نبرد ۲۹۲ ه.ق چه اهمیتی دارد که آن را ذکر کرده، مگر اینکه تصور شود ایشان قصد بزرگ و مهم جلوه دادن قدرت نظامی ترکان در آن مقطع خاص را داشته‌اند!

در ادامه این مطلب (ص ۷) بدون توجه به حکومت جانشینان امیر اسماعیل سامانی و تلاش‌های آنها برای صدور اسلام در میان ترکان، فقط در یک عبارت مبهم اشاره می‌کند که

«با روی کار آمدن سلسله های ایرانی و از جمله سامانیان وضع جدیدی پیش آمده و حمله های نظم یافته ترکان (قراخانیان) به ایران از ناحیه مشرق و تصرف شهرهای سمرقند و اسپیجاب و بخارا این سلسله را در موضع تدافعی قرار داد، اما مسلمان شدن تدریجی ترکان (که البته بعد از قرن پنجم شدت یافت) قدرت لازم را از سامانیان (و همچنین حکومت های دیگر) سلب کرد و این مسئله به ترکان توانایی داد تا در امور کشوری دخالت کنند».

بدیهی است که سامانیان، بعد از جنگ طراز (در ۲۸۰ه.ق) تا زمان انقراض سلسله در ۳۸۹ه.ق قریب به ۱۱۰ سال حکومت کردند و در طول این مدت در مقابل ترکان قدرتمند ظاهر شده و سامانیان، خود عامل اساسی صدور اسلام در میان ترکان بودند و ترکان فقط بعد از پذیرش اسلام، توانستند در مقابل سامانیان ایستادگی کنند. علت آن هم این بود که با مسلمان شدن ترکان، هیچ دلیلی برای ادامه جهاد اسلامی با آنها وجود نداشت (صابی، ۱۹۰۴: ۴۰۲) و این امر فقط مربوط به سالهای بعد از ۳۸۰ه.ق (یعنی فقط ۱۰ سال پایانی حکومت سامانی) است. نکته دیگر اینکه در این قسمت، ماهیت و سرگذشت قراخانیان را مسکوت گذاشته است. در ادامه نیز ابواسحاق الپتگین را «نخستین ترکان خریداری شده» معرفی می کند (ص ۷). این فقره، علاوه بر فقدان مأخذ، واجد دو خطا است: نخست این که دوره زندگی الپتگین در دربار سامانی از ۳۴۳ تا ۳۵۲ه.ق است حتی اگر ۴۰ سال قبل از آن را جزء دوره زندگیش حساب کنیم، بایستی زمان آغاز بردگی وی را ابتدای قرن چهارم دانست (گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۵۱-۳۵۶، نظام الملک، ۱۳۴۰: ۱۴۱-۱۵۸، ۲۹۹-۳۰۴؛ جوزجانی، ۱۳۶۳: ۲۱۱-۲۱۰/۱، ۲۲۶-۲۲۸؛ ابن اثیر، ۱۳۹۹ق: ۵۴۴/۸؛ شبانکاره ای، ۱۳۶۳: ۲۹-۳۱).

در حالی که در طول قرون دوم و سوم بسیاری از غلامان ترک در دربار خلفای عباسی حضور داشتند. حتی در دربار سامانی نیز غلامانی چون قراتگین، سیمجور، بارس، بغرا و جز آن خیلی قدیمی تر از الپتگین بودند و در زمان امیر اسماعیل متصدی برخی مناصب کشوری و لشکری شده بودند (ابن اثیر، ۱۳۹۹ق: ۵۲۷/۷؛ ۷/۸، ۱۱، ۵۴، ۶۰، ۷۰، ۷۹، ۸۷ - ۱۱۹، ۱۲۵، ۱۳۱-۱۳۲). دیگر اینکه ترکان در دو صورت به بردگی می افتادند: یا در نبرد با مسلمانان اسیر می شدند و یا اینکه توسط دیگر ایلات رقیب خود، دستگیر و به عنوان برده فروخته می شدند (شبانکاره ای، ۱۳۶۳: ۳۷). هیچ سندی از ابتدای کار الپتگین در دست نیست تا معلوم شود که او جزء کدام دسته بوده است؟.

در جایی مدعی می‌شود که در روستاها مقاومت فرهنگی در برابر مهاجمان کم‌تر بود (ص ۱۲). استدلال عقلانی و هم توضیحات درستی که شعبانی (۱۳۸۴: ۶۰-۶۵) درخصوص مشخصه‌های فرهنگی روستا آورده، ادعای مؤلف محترم را تصدیق نمی‌کنند. در جایی اوزبکان را با الوس جغتایی یکی پنداشته و غلبه تیموریان بر ایران را همان غلبه اوزبکان دانسته (ص ۱۴) که خطای فاحش است. اوزبکان در واقع اعقاب الوس جوچی (آن‌هم فقط بخش شرقی الوس که با نام گوک‌اورده معروف بود) بودند که در اوایل قرن دهم ماوراءالنهر را از تیموریان گرفتند (ابوالغازی بهادر خان، ۱۹۷۰: ۱۸۲-۱۸۳؛ نیز Shalinsky, 1995: 8/232-234). در جایی دیگر به نقل از ابن‌اثیر مدعی می‌شود که «ترکان که زمان ساسانیان اندک‌اندک وارد دستگاه‌های حکومتی شدند» (ص ۱۵ یادداشت ۷). براساس منابع، غلامان ترک از زمان سامانیان وارد دستگاه‌های حکومتی شده‌اند. معلوم نیست نویسنده محترم سهواً گفته ابن‌اثیر را اینگونه نوشته یا به عمد آن را تحریف کرده تا قدمت حضور ترکان در ایران را چهارصد سال قدیم‌تر از آنچه بود، جلوه دهد.

در خصوص وجه تسمیه ترکمان، آن را «شبه ترک» یا «گردمانند» دانسته است (ص ۱۶ یادداشت شماره ۱۸) در حالی که معقول آن است «ترک‌مانند» باشد نه «گردمانند» مگر این‌که نویسنده قصد داشته باشند بین کردها و ترک‌ها خویشاوندی برقرار کرده و کردها را هم دسته‌ای از ترک‌ها بدانند!

در یک جا مدعی می‌شود که فره ایزدی به صورت «کاریزما» به زبان‌های اروپایی وارد شده است (ص ۴۶) و معلوم نیست منظور ایشان این است که این واژه از زبان فارسی به زبان اروپایی رفته و یا منظور این است که همان موضوعی که ما به آن فره ایزدی اطلاق می‌کنیم، اروپایان کاریزما می‌خوانند؟ در عین حال در توضیح کاریزما از صورت مهجور «خریزما» و یا «شریزما» استفاده می‌کند.

در شرح انتساب جغرافیایی قاجارها نیز از وجود دو قریه به نام قاجار آباد بالا و پایین در ملایر خبر می‌دهد (ص ۶۴)، ولی مذاقه بر نقشه استان همدان و فهرست اسامی روستاهای ملایر وجود چنین روستاهایی را تکذیب می‌کند. در ملایر دو روستا با نام قجرآب بالا و پایین وجود دارند، ولی آشکار است که بین قجرآب و قاجار آباد تفاوت بسیار است.

نقد و بررسی کتاب *خاستگاه تاریخی ایل قاجار* (محسن رحمتی) ۱۴۷

هم‌چنین در جایی با استناد به افوشته‌ای، یوسفی خلیفه را با عبارت «نشأه از ساغر جنون داشت» توصیف کرده (ص ۹۷)، در حالی که افوشته‌ای (۱۳۷۳: ۳۳) این مطلب را در باب قاتل یوسفی خلیفه آورده است. در جایی، چخورسعد را با گرجستان تطبیق کرده (ص ۹۸)، در حالی که چخورسعد، ایروان و نواحی تابعه آن را در بر می‌گرفته است (مینورسکی، ۱۳۶۸: ۱۹۱).

در شرح مناسبات شاهان صفوی با افراد ایل قاجار، علت همکاری بین آن دو را فقط به «قرابت نژادی» آن دو نسبت دهد (ص ۱۲۲). ولی آگاهان به تاریخ می‌دانند که قاجارها ترکمان بودند و صفویه خاندانی کردنژاد بوده‌اند. بنابراین هیچ قرابت نژادی بین آن دو متصور نتواند بود. البته که قاجارهای ترکمان با آق‌قویونلو خویشاوند بودند و شیخ جنید نیز با خواهر اوزون حسن و فرزندش حیدر نیز با دختر اوزون حسن ازدواج کرده بودند (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۴/۴۲۷؛ خنجی، ۱۳۷۹: ۲۹۳؛ نیز ← رحمتی، ۱۳۸۹: ۱۴/۴۹۸). اگر منظور نویسنده این نوع ارتباط باشد، اولاً این قضیه قرابت نژادی نیست ثانیاً با توجه به بدرفتاری شاه اسماعیل نسبت به آخرین سلاطین آق‌قویونلو، و کارشکنی‌های بازماندگان آق‌قویونلو در درون دولت صفوی (← سرافرازی، ۱۳۸۵: ۲۳۱-۲۵۶)، نمی‌توان آن را مایه استحکام روابط این دو دانست. البته مورخان عهد قاجار که به دنبال یافتن طریقی برای مشروعیت‌دادن به حکومت قاجار بودند، تلاش می‌کنند تا با تأکید بر مادر شاه اسماعیل و حیدر، نخست بین این دو ارتباط برقرار کنند تا بتوانند قاجارهای ترکمان را به نحوی وارث صفویه جلوه دهند، ولی محقق امروزی نباید در دام این قضایا گرفتار شود.

۸. نتیجه‌گیری

خاستگاه قاجارها، تحت تأثیر عواملی همچون کمبود داده‌ها، مهاجرت‌های ایلی، دسته‌بندی‌های ایلی و سیاست نسب‌سازی شاهان قاجار در هاله‌ای از ابهام است. مطالعه و پژوهش در این عرصه، با سه رویکرد تبارشناسی قومی، سیر تطور هویت ایلی در طول زمان و بستر تاریخی قدرت یابی این سلسله قابل انجام است. کتاب حاضر که به لطف پرداختن به این عرصه جدید و استفاده از منابع متعدد، قابل تحسین است، با استناد به مندرجات منابع تاریخ‌نگاری رسمی دربار قاجار، بر دو رویکرد نخست به صورت توأمان متمرکز شده است ولی به واسطه کاستی‌های روشی، ادبی، محتوایی از نیل به هدف

بازمانده است؛ چنانکه در زمینه تبارشناسی قومی، ضمن غفلت از نظرات همه محققان سلف، بدون ارائه نظر جدید یا نقد عالمانه نظرات قبلی، صرفاً به گردآوری نظرات برخی از آن‌ها پرداخته است. لذا در این ساحت، هیچ دستاورد مشخص و جدیدی ندارد. در زمینه بررسی سیر تطور هویت ایلی نیز با اتخاذ شیوه روایی، ضمن گردآوری برخی گزارش‌های تاریخی، دوره ماقبل صفوی را به اختصار هر چه تمامتر بیان کرده، توجه خود را بیش‌تر بر دوره صفوی معطوف ساخته است. بررسی تکاپوی ایل قاجار در عهد صفوی نیز به واسطه کاستی‌های روشی، چندان قرین توفیق نبوده، دستاورد قابل توجهی نداشته است.

کتاب‌نامه

- آقا زاده، جعفر (۱۳۹۶). «اقدامات فتحعلی شاه برای کسب مشروعیت سیاسی بر اساس روش‌های جاری در دوره اسلامی»، پژوهش‌های تاریخی دانشگاه اصفهان، س ۹، ش ۳۳.
- آقا زاده، جعفر و سجاد حسینی (۱۳۹۶). «منابع مشروعیت حکومت آقا محمد خان قاجار»، جستارهای تاریخی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، س ۸، ش ۲.
- ابن اثیر، عزالدین علی (۱۳۹۹ق). *الکامل فی التاریخ*، تصحیح کارل یوهانس تورنبرگ، بیروت: دارصادر.
- ابن فقیه، احمد بن محمد (۱۸۸۳). *مختصر البلدان*، تصحیح یان دخویه، لیدن: بریل.
- ابوالغازی بهادر خان (۱۸۷۱). *شجره ترک*، تصحیح بارون د مزون، سنت پترزبورگ: آکادمی علوم سلطنتی.
- استخری، ابراهیم بن محمد (۱۳۶۸). *مسالک و ممالک*، تصحیح ایرج افشار، تهران: علمی و فرهنگی.
- اسکندر منشی (۱۳۸۲). *تاریخ عالم آرای عباسی*، به اهتمام ایرج افشار، تهران: امیر کبیر.
- اعتضادالسلطنه، علیقلی میرزا (۱۳۷۰). *اکسیر التواریخ*، تصحیح جمشید کیانفر، تهران: ویسمن.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان (۱۳۶۷). *مرآت البلدان*، به اهتمام عبدالحسین نوائی و میرهاشم محدث، تهران: امیرکبیر.
- افوخته‌ای نطنزی، محمود بن هدایت الله (۱۳۷۳). *تقاوه الاثار فی ذکر الاخیار*، تصحیح احسان اشراقی، تهران: علمی و فرهنگی.
- امامی، محمدتقی (۱۳۷۹). «تالاس نبردی که سرنوشت آینده آسیای مرکزی را برای دنیای اسلام مسجل ساخت»، *مجله تخصصی گروه تاریخ دانشگاه تهران*، سال ۱، شماره ۱.
- بارتولد، و. (۱۳۵۲). *ترکستان نامه*، ترجمه کریم کشاورز، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

نقد و بررسی کتاب *خاستگاه تاریخی ایل قاجار* (محسن رحمتی) ۱۴۹

- بارتولد، و. و (۱۳۵۸). *گزیده مقالات تحقیقی*، ترجمه کریم کشاورز، تهران: امیرکبیر.
- بارتولد، و. و (۱۳۷۶). *تاریخ ترکهای آسیای میانه*، ترجمه غفار حسینی، تهران: توس.
- باسورث، ادموند کلیفورد (۱۳۷۲). *تاریخ غزنویان*، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.
- بلاذری، احمد بن یحیی (۲۰۰۰/۱۴۲۱). *فتوح البلدان*، بیروت: دار و مکتبه الهلال.
- بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین (۱۳۷۴). *تاریخ بیهقی*، تصحیح علی اکبر فیاض، تهران: نشر علم.
- تکمیل همایون، ناصر (۱۳۹۲). *خاستگاه تاریخی ایل قاجار*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.
- جمال قرشی (۱۳۳۲). *ملحقات صراح*، منقول در تاریخ بیهقی، تصحیح سعید نفیسی، تهران: ابن سینا.
- خاوری شیرازی، فضل الله (۱۳۸۰). *تاریخ ذوالقرنین*، تصحیح ناصر افشارفر، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- خنجی، فضل الله بن روزبهان (۱۳۷۹). *تاریخ عالم آرای امینی*، تصحیح محمد اسماعیل رضوانی، به اهتمام مسعود شرقی، تهران: خانواده.
- خواندمیر، غیاث الدین حسینی (۱۳۸۰). *حبیب السیر فی اخبار بشر*، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران: خیام.
- خورموجی، محمدجعفر (۱۳۶۳). *حقایق الاخبار ناصری*، تصحیح حسین خدیوجم، تهران: امیرکبیر.
- دنبلی، عبدالرزاق (۱۳۸۳). *مآثر سلطانیه*، تصحیح غلامحسین زرگری نژاد، تهران: روزنامه ایران.
- رحمتی، محسن (۱۳۸۹). «شیخ حیدر»، *دانشنامه جهان اسلام*، ج ۱۴، تهران: بنیاد دایرةالمعارف اسلامی.
- رشیدالدین فضل الله (۱۳۳۸). *جامع التواریخ*، به کوشش بهمن کریمی، تهران: اقبال
- رضا، عنایت الله (۱۳۸۴). *ایران و ترکان در روزگار ساسانیان*، تهران: علمی و فرهنگی.
- رضازاده ملک، رحیم (۱۳۵۴). *سوسمارالدوله*، تهران: دنیا.
- زرگری نژاد، غلامحسین (۱۳۹۵). *تاریخ ایران در دوره قاجاریه؛ عصر آقا محمد خان*، تهران: سمت.
- سپهر، محمدتقی (۱۳۳۷). *نسخ التواریخ*، تصحیح جهانگیر قائم مقامی، تهران
- سرافرازی، عباس (۱۳۸۵). «نقش طایفه آق قویونلو در تثبیت و تضعیف خاندان صفوی تا ظهور شاه عباس اول»، *پژوهشنامه علوم انسانی*، سال ۱۶، شماره ۵۲.
- سمعانی، عبدالکریم بن محمد (۱۴۰۹ق). *الانساب*، تحقیق عبدالله عمر البارودی، بیروت: دارالجنان.
- سیوری، راجر (۱۳۷۲). *ایران عصر صفوی*، ترجمه کامبیز عزیزی، تهران: نشر مرکز.
- شعبانی، رضا (۱۳۸۴). *مبانی تاریخ اجتماعی ایران*، تهران: قومس.
- شمیم، علی اصغر (۱۳۸۴). *ایران در دوره سلطنت قاجارها*، تهران: مؤسسه انتشارات مدبر.

- شیبانی، میرزاابراهیم صدیق‌الممالک (۱۳۶۶). *منتخب‌التواریخ*، تهران: علمی.
- صابی، ابوالحسین هلال (۱۹۰۴). *تاریخ*، ضمیمه تحفه الامراء فی التاریخ الوزراء، بیروت: مطبعه الاباء السیوعیین.
- طبری، محمد بن جریر (۱۴۱۸). *تاریخ‌الرسول والملوک*، تحقیق عبدأ. علی مهنا، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
- عسکرانی، محمد (۱۳۹۷). «چرایی استقرار و استمرار سکونت ایل قاجار در کرانه‌های رود گرگان»، *پژوهشنامه تاریخ‌های محلی ایران دانشگاه پیام نور*، س ۷، ش ۱۱.
- قرطبی، عریب بن سعد (۱۴۱۸). *صله تاریخ الطبری*، تحقیق عبدأ علی مهنا، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
- قورخانچی، محمد علی (۱۳۶۰). *نخبه‌سیفیه*، تصحیح منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان، تهران: نشر تاریخ ایران.
- گردیزی، عبدالحی بن ضحاک (۱۳۶۳). *تاریخ گردیزی*، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب.
- گروسه، رنه (۱۳۶۸). *امپراتوری صحرانوردان*، ترجمه عبدالحسین میکده، تهران: علمی و فرهنگی.
- گیب، همیلتون (۱۳۹۶). *فتوحات مسلمانان در ماوراءالنهر*، ترجمه محسن رحمتی، خرم‌آباد: دانشگاه لرستان.
- مسعودی، علی بن حسین (۱۹۹۰). *مروج‌الذهب ومعادن‌الجوهر*، تحقیق محمد محیی‌الدین عبدالحمید، - بیروت: شركة العالمیة للکتب.
- مقدسی، محمد بن احمد (۱۴۰۸ ق). *احسن‌التقاسیم فی معرفه الاقالیم*، تحقیق محمد مخروم، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- مینورسکی، ولادیمیر (۱۳۶۸). *سازمان اداری حکومت صفوی یا تعلیقات بر تذکره‌الملوک*، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: امیرکبیر.
- نرشخی، محمد بن جعفر (۱۳۵۱). *تاریخ بخارا*، ترجمه ابونصر قباوی، تصحیح مدرس رضوی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- نظام‌الملک حسن بن اسحق (۱۳۴۰)، *سیرالملوک*، تصحیح هیوبرت دارک، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- نفیسی، سعید (۱۳۸۳). *تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر*، تهران: اساطیر.
- هوشنگ مهدوی، عبدالرضا (۱۳۶۹). *تاریخ روابط خارجی ایران از ابتدای دوره صفویه تا پایان جنگ جهانی دوم*، تهران: امیرکبیر.
- هیئت، جواد (۱۳۶۵). *سیری در تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی*، تهران: نشر نو.

نقد و بررسی کتاب *خاستگاه تاریخی ایل قاجار* (محسن رحمتی) ۱۵۱

یعقوبی، احمد بن واضح (۱۴۱۹). *تاریخ یعقوبی*، تحقیق خلیل منصور، بیروت: دارالکتب العلمیه.

Peacock, A.C.S (2010). *Early Seljūq History*, London: Routledge.

Shalinsky, Audrey (1995). "Özbek (Ūzbek)", *EI²*, Leiden: Brill.